

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

## عقیده - عقیده و اعجاز - درس (14-36) مؤلفه‌های تکلیف: فطرت -6- فرق بین فطرت و رنگ و بین طبیعت و تکلیف

حمد و سپاس پروردگار جهانیان را و درود و سلام بر سرورمان محمد راستین و عده‌ی امانت دار. پروردگارا ما را از تاریکی‌های جهل و نادانی به نور علم و دانش و از لجنزارهای شهوت به بهشت های برین بیرون ببر.

### ( 1 ) تفاوت بین فطرت و رنگ (دین):

برادران گرامی، با درس چهاردهم از درس‌های عقیده و اعجاز در خدمت شما هستیم. موضوع درس امروز شاخه ای از شاخه‌های فطرت است و آن فرق بین فطرت و رنگ (دین) و بین طبیعت و تکلیف است.

### 1 - فطرت با منهج الهی موافق است:

برادران گرامی، خلقت همان اصل نفس، خصوصیات نفس و آنچه که نفس مطابق آن آفریده شده، می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾

(سوره‌ی روم: 30)



فطرت رحمت است و رنگ و دین مهربان بودن است

«پس روی خود را خالصانه متوجه آئین ( حقیقی خدا، اسلام ) کن. این سرشته‌ی است که خداوند

مردمان را بر آن سرشته است.»

خصوصیات نفس انسان کاملاً با دین الله و احکام دین موافق است:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ﴾

(سوره‌ی روم: 30)

«پس روی خود را خالصانه متوجه آئین ( حقیقی خدا، اسلام ) کن.»

یعنی وقتی که متوجه دین و آیین شدی، یعنی تسلیم اوامر شدی و از نواهی او اجتناب کردی، این اوامر و نواهی همان فطرت و سرشت انسان است که بر آن آفریده شده ای.

**«پس روی خود را خالصانه متوجه آئین ( حقیقی خدا، اسلام ) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است.»**

( سوره ی روم: 30 )



اما ممکن است به ذهن خطور کند که تا زمانی که فطرت انسان کامل است، پس او کامل می باشد. جواب این است: خیر، دوست داشتن کمال یک چیز است و کامل بودن چیز دیگری است. این که خدای مهربان را دوست داشته باشی یک چیز است و این که مهربان باشی چیز دیگر است. مؤمنی که الله را بشناسد، بر اوامر او استوار شود، به او روی

آورد، با او رابطه برقرار کند و از او صفت کمال را بگیرد، مهربان می شود. پس رحمت رنگی است از طرف خالقش آن رنگ را گرفته است. اما انسان قبل از اینکه ایمان بیاورد، قبل از این که الله را بشناسد، قبل از این که با او صلح کند و قبل از اینکه بر اوامر او استوار شود، در اصل و ریشه ی خلقتش بخشندگی و مهربانی را دوست دارد. حتی دورترین انسان از الله، صحنه ی مهربانی، عدالت، انصاف و عدالت را دوست دارد. فطرت ما این گونه است. اگر عشق به کمال نبود، در وقت خارج شدن از کمال خودمان را عذاب نمی دادیم.

برادران گرامی دقت کنید. اگر خداوند ما را بر این فطرت عالی نمی آفرید کسی از گناهایش توبه نمی کرد. برای چه توبه کند؟ اگر خصوصیاتش با معصیت، گناه، جرم و ظلم موافق بود با کمال خونسردی ظلم و گناه می کرد و آنچه را که حقش نبود، می گرفت. اما به خاطر این که فطرت، سرشت و برنامه ی ما - اگر این تعبیر جایز باشد - موافق با کمال برنامه ریزی شده با خارج و دور شدن از این صفات کمال نفس او را عذاب می دهد. بیماری های روانی از این جاست ایجاد می شود. بیماری روانی مجازات فطرت انسان نسبت به ذاتش است. فطرت انسان، صاحبش را که مبادی را زیر پا گذاشته است، مجازات می کند و بزرگ ترین انگیزه برای توبه و اطاعت الله همان فطرت است. می گوید: راحت نیستم. چرا او راحت نیست؟ زیرا فطرتش او را به خاطر بیرون شدن از ارزش هایش مجازات می کند.

از این استنباط می‌کنیم انسانی که نافرمانی پروردگارش را بکند یا از اصول فطرتش بیرون شود، پس سبب و نتیجه یکسان است.

## 2 - کمال انسان در رنگ و گرایش است:

فطرت یک چیز و رویکرد چیز دیگری است. رویکرد یعنی بدون اینکه به کسی نگاه کنی، بدون اینکه از کسی خواهش کنی و بدون اینکه از کسی بترسی، شما کامل هستید، هیچ کاری جز کمال را نمی‌کنی. مثلاً: وقتی که قدس از طرف فرنگی‌ها اشغال شد در عرض دو روز هفتاد هزار انسان مسلمان را ذبح کردند اما وقتی که صلاح الدین ایوبی رحمه الله آن را فتح کرد، یک قطره خون هم نریخت زیرا انسانی متصل به الله گرایش کمال را داراست. انسان در درگیری و کشمکش، اقدام و امتناع قرار می‌گیرد اما وقتی که آراسته به صفت کمال الله باشد در اعماق معرفت خداوند است. باور کنی بدون مبالغه می‌گویم اگر به خداوند عز و جل وصل بودی، در تنهایی یا در جمع مردم، در خلوت یا در عیان، در برابر صحنه‌های بسیار یا در برابر گواهان بسیار، یا تنها در خانه، کاری جز کمال هیچ کاری نمی‌کنی زیرا کمال برای شما یک رویکرد شده است:

﴿ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (138) ﴾

(سوره ی بقره)

**((رنگ، رنگ خداست و چه کسی بهتر است از خدا باعتبار رنگ دین))**

برادران گرامی، اگر فرق بین مؤمن و غیر مؤمن فرق آشکاری نباشد پس این ایمان نیست. آن چیزی که با ادای عبادات ظاهر می‌شود ایمان نیست بلکه آنچه در لحظه لحظه زندگی‌ت ظاهر می‌شود، ایمان است. وقتی صحبت می‌کنی، راست می‌گویی، وقتی کمال مسلمانان انسان‌ها را به سوی اسلام جذب می‌کنند حکم می‌کنی، منصفانه داوری می‌کنی و اگر صاحب قدرت بودی عفو می‌کنی. انسان



ها بسوی دین کشیده نمی‌شوند مگر با صفات کمالی که لازم است به آن آراسته شوند. نمازها، روزه‌ها، حج و زکات ما انسانها را به سوی دین نمی‌کشد بلکه، صداقت، امانت داری، مرحمت، انصاف و برخورد اخلاقی ما که تأثیر چشم‌گیری دارد، انسانها را به اسلام می‌کشاند. پیامبر بزرگوار چه کرد که ابوسفیان گفت: من هرگز ندیدم کسی، دیگری را دوست بدارد به اندازه ای که یاران محمد،

محمد را دوست می دارند.

او راستگو، امین، مهربان، متواضع بود هیچ کلمه ای را نمی‌گفت مگر به آن عمل می‌کرد، آنچه که در قلبش بود بر زبانش بود، آنچه که در قلبش می‌گوید حق و حقیقت است.

بنابراین ایمان به تلاش زیادی نیاز دارد. اما وقتی که کوشش کردی، الله را شناختی، اوامرش را تطبیق نمودی و با الله رابطه برقرار کردی، تمام کارها برایت آسان می‌شود، ظلم نمی‌کنی، آنچه که حقت نیست نمی‌گیری. چه زیر نظر باشی چه نباشی، چه تنها یا در میان جمع باشی.

ابن عمر به مردی گفت: این گوسفند را به من بفروش و قیمتش را بگیر. چوپان به او گفت: مال من نیست. ابن عمر گفت: به صاحبش بگو: مرده یا طعمه ی گرگ شده. چوپان می‌گوید: مال من نیست. عمر به او می‌گوید: پولش را بگیر، چوپان به او می‌گوید: به خدا سوگند که من نیاز شدیدی به پولش دارم و اگر به صاحبش بگویم: مرده یا گرگی آن را خورده، حرفم را باور می‌کند، چون من نزد او راستگو و امنتدار هستم، اما الله کجاست؟

شاید بگویی: مبالغه می‌کنم، اگر انسان‌ها شما را از ته قلبشان دوستت ندارند پس در ایمانت خللی است.

### تصاویری از رویکردهای اخلاقی زندگی صحابه:

من همیشه می‌گفتم: اگر صحابه کرام دین را این طور که ما فهمیدیم می‌فهمیدند، هرگز از مکه فراتر نمی‌رفت. چه چیزی سبب شد انسانها گروه گروه به دین خدا بگردند؟ چه چیزی سبب استقبال بی نظیر و قبول مردم به این دین شد؟ زیرا آنها انسانهایی را دیدند که موافق با اصول بسیار وسیع دین الله، در حرکت بودند.

میان سیدنا عمر و جبله ابن ایهم:

در زمان خلافت سرورمان عمر پادشاهی بنام جبله ابن ایهم بود. یک اعرابی از قبیله فزاره، به تعبیر امروزی شخصی از عوام، از طبقه ی پایین، در حضور عمر در برابر جبله ایستادند. جبله پادشاهی است که اسلام آورد و حضرت عمر به او خوش آمد گفت. جبله گرد کعبه طواف می‌کرد و آن اعرابی از فزاره کنار ردایش را زیر پا کرد و ردایش از گردنش افتاد. او بسوی آن اعرابی رو گرداند و یک ضربه ای به صورتش زد که بینی اش شکست. این اعرابی نزد عمر از وی شکایت کرد. عمر دستور داد آن پادشاه یعنی جبله را بیارند، او در مقابلش ایستاد. عمر به او گفت: ادعای این فزاری زخمی صحیح است یا نه؟ جبله گفت: من انکار نمی‌کنم، این جوان را ادب کردم و حقم را با دست خودم گرفتم.

عمر گفت: جوان را راضی کن، چاره ای جز راضی کردن او نیست. دست تو هنوز به خون او

آغشته است یا این که الان بینی ات را می‌شکند و به جزای کاری که با او کردی می‌رسی.  
جبله جا خورد.

گفت: چطور چنین چیزی امکان دارد، ای امیر؟ او یکی از عوام است و من صاحب عرش و تاج هستم؟ چطور راضی می‌شوی که ستاره به زمین بیفتد؟  
عمر گفت: این هوا و هوس جاهلیت و بادهای سرسختی است که ما آن را دفن کرده ایم.  
و بر روی آن یک کاخ جدیدی ساختیم، نزد ما آزاد و برده همه یکسانند.  
جبله گفت: گمان می‌کردم نزد تو قدرتمندتر و گرمی‌تر از این باشم، اگر مرا مجبور کنی مرتد می‌شوم.

عمر گفت: عالمی را بنا می‌کنیم که هر دردی در آن بهبود می‌یابد و باعزت‌ترین انسان با برده ای  
بینوا برابر است.

دین، این است.

قصه فتح سمرقند:



آیا عاقلانه است لشکری عظیم به سمرقند  
برود و آن را فتح و اشغال کند. اگر خواستی  
بگو: هیئتی مخفیانه از سمرقند نزد عمر بن  
عبدالعزیز می‌رود، و به خلیفه خبر می‌دهند  
که فتح شهرشان قانونی نبوده است. فتح  
قانونی این است که دین اسلام بر اهالی شهر  
عرضه شود، اگر اسلام آوردند از ما هستند و  
ما از آنها هستیم، هر چه برای ماست، برای

آنان است و هر چه بر ماست، بر آنان نیز هست، این است دین اسلام و اگر انکار کردن به دفع جزیه  
فراخوانده می‌شوند و اگر آنرا رد کردند با آنها جنگ کنند. ظاهراً این لشکر شرط اول و دوم را زیر  
پا گذاشتند و شهر را فتح کردند. در روایات آمده که عمر بن عبدالعزیز در ورق کوچکی نامه ای به  
امیر لشکر نوشت و به او دستور داد که لشکر را از آن شهر بیرون بیاورد. بنگرید، این قصه مثل  
خیال است. آنها در راه شک و تردید می‌کردند. اما وقتی رسیدند، دستوری از خلیفه مبنی بر عقب  
نشینی از شهر، و پیمودن راه قانونی برای فتح شهر به امیر لشکر رسید. وقتی که آن نامه را به  
امیر لشکر دادند، قبول کرد و فرمان بیرون شدن از شهر را صادر نمود. مردم گفتند: این کار را  
نکنید، حال که دستور این طوری عادلان است، ما همه اسلام می‌آوریم.

برادران گرمی به خدا سوگند، احياناً تاریخ را می‌خوانیم از شدت عجیب بودن، باور کردنی نیست،

عدالتی با چنین رحمت، صداقت و امانتی. سرزمینها این طور با علم، احسان و با رحمت فتح شدند. صحابه پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام بهترین غذاها را به اسیرها می‌دادند و خودشان ساده ترین غذا را می‌خوردند، تا این که اسیران ایمان آوردند. فرق خیلی زیاد هست. الله از مؤمنین راضی شد. الان تا وقتی که کامل نشدی از هیچ کس امید اقناع شدن به اسلام را نداشته باش. اگر منصف نباشی، اگر مهربان نباشی، اگر با حکمت نباشی. شما فکری دارید، آنها هم فکری دارند، شما صحبت می‌کنید آنها هم صحبت می‌کنند، شما یک کتاب تألیف می‌کنید، آنها صدها کتاب تألیف می‌کنند. مسئله معلومات و مناظره و گفتگو مسئله ای بسیار آسان است. اما موضعگیری اخلاقی، موضعگیری شجاعت و فداکاری است.

داستان وفای به عهد صحابی بزرگوار:

آیا عاقلانه است که یک صحابه، در اثناء هجرت از مکه، یکی از مشرکان او را اسیر گرفت، به کسی که او را اسیر گرفت، گفت: به خدا عهد می‌کنم که اگر مرا آزاد کنی، با شما نخواهم جنگید. پس او را آزاد کردند. او به پیامبر خبر داد، پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام خیلی خوشحال شد. بعد از دو سال بین مسلمانان و مشرکان غزوه ای رخ داد و آن صحابی بدون اینکه احساس کند عهدش را فراموش کرد و همراه لشکر به جنگ رفت. پیامبر اکرم به او گفت برگرد، آیا شما با آنها عهد نداری؟ این است دین، دین، صداقت و امانت داری است. برادران، چیزی نمی‌تواند مردم را به سوی اسلام بکشد جز این که شما را در بالا ترین درجه ی صداقت و امانت و استقامت ببینند.

پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام قبل از بعثت صادق و امین بود. الان بعضی مسلمانان تندرو می‌گویند: مال کفار برای ما حلال است. چه کسی به شما چنین گفته است؟ پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام چرا در شب هجرت علی رضی الله عنه را در بسترش گذاشت؟ چون امانت های مردم را به آنها برگرداند. این امانات مال چه کسانی بود؟ امانات مشرکین مکه بود. چرا نگفت: آنان مشرکند و مال مشرکین برای ما حلال است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ﴾ (8)

(سوره ی مائده)

**(دشمنی قومی شما را بر ترک عدالت حمل نکند، عدالت کنید که عدالت به پرهیز کاری نزدیکتر**

**(است)**

به خدا سوگند برادران گرامی، در تعامل با غیر مسلمان حسابت چند برابر می شود. زیرا اگر بر آنها بدی کردی. این شخص غیر مسلمان نمی گوید: فلانی به من بدی کرد. بلکه می گوید اسلام به من ظلم کرده است.

### **(( أنت على ثغرة من ثغر الإسلام فلا يوتين من قبلك ))**

[ در اثر آمده است ]

#### **((شما در سنگری از سنگرهای اسلام هستی، پس از سمت شما به اسلام حمله نشود.))**

اگر به مسلمانی بدی کنی به شما می گوید: فلانی به من بدی کرد، اما اگر به یک غیر مسلمان بدی کردی، به شما می گوید: مسلمانها همه بد هستند. همه مسلمانها را متهم می کنند و تمام دین را به تقصیر متهم می کند.

#### **قصه‌ی امام مسجدی در عصر ما:**

برادران گرامی، همیشه این قصه را می گویم زیرا عبرت دهنده است. امام مسجدی در لندن ساکن شد، سپس به بیرون لندن در منچستر سکونت گزید. هر روز مجبور بود با یک سرویس و با همان راننده رفت و آمد کند. یکبار سوار سرویس شد و به راننده اسکناس بزرگی پرداخت کرد و راننده نیز بقیه را به او داد، آنرا شمرد، دید بیست پوند زیادتر داده است. امام با خودش گفت: این مبلغ اضافی را به راننده بر می گردانم. اما بعد اینکه نشست و سوسه شیطانی در ذهنش آمد. گفت: این شرکت بزرگی است. و درآمدش نجومی است، این مبلغ خیلی ناچیز است و من به این مبلغ خیلی احتیاج دارم از طرف دیگر من این حق را ندارم که این مبلغ را بگیرم. اما نهایتاً او بدون اینکه احساس کند دستش را به جیبش برد و آن مبلغ را به راننده بر گرداند. راننده لبخند زد و به او گفت: شما امام این مسجد هستید؟ گفتم: بله. گفت: به خدا سوگند دو روز قبل با خودم گفتم، که بیایم و شما را در مسجد زیارت کنم و با شما الله را عبادت کنم. اما قبل از اینکه بیایم خواستم شما را امتحان کنم. نویسنده این واقعه که همان امام است، می گوید که ناگهان بیهوش بر زمین افتادم. زیرا اگر آن مبلغ را به راننده نمی دادم بزرگی جنایتم را که نزدیک بود مرتکب شوم، تصور کردم و وقتی که از این غفلت به خودم آمدم، گفتم: نزدیک بود تمام دین را به بیست پوند بفروشم.

وقتی مسلمانها دین شان را با امضا و تصریحات دروغین فروختند، و خانه و شرکت همدیگر را غصب نمودند، کار اسلام به پایان رسید. در مقابل اسلام به عنوان یک ایدئولوژی در مقابلش دیگر هم است، به عنوان مؤلفه ها، در مقابلش مؤلفه های دیگری هم است، به عنوان کنفرانس، در مقابلش کنفرانس های دیگری هم است. اما اگر با اخلاق درست، صداقت، امانت، انصاف و رحمتش از بقیه انسانها متمایز نشوی، کسی به این دین توجه نخواهد کرد. الان این راه کاملاً مشخص است. انسانها

باید عظمت اسلام را از طریق رفتار و برخوردمان ببینند. آنها باید با انگشتشان بسوی تو اشاره کنند و بگویند، و الله این انسان عجیبی است. این چه اخلاق خوبی دارد. اگر انسانهای اطراف تو این حرفها را در مورد شما نگفتند ممکن نیست به اسلام اقتناع شوند.

داستان مستأجر و صاحب خانه:

قصه دو جوان همکلاسی که در یک مدرسه خواندند را بگویم، یکی مسلمان و دیگری غیر مسلمان. وقتی بزرگ شدند جوان مسلم یک مغازه بقالی ساده داشت و غیر مسلمان از تاجر بزرگ املاک شد. وقتی جوان مسلم خواست از دواج کند به ذهنش آمد که از دوست دوران مدرسه اش بخواهد که یک منزل کرایه ای را به او بدهد. از او منزل کرایه ای خواست اما دوستش معذرت خواهی کرد، به او گفت: که منزل کرایه ای ندارد، فقط خانه های فروشی دارم. دوباره از او درخواست منزل کرد، باز عذر خواهی کرد، و بار سوم از او منزل خواست. او گفت که معلوم می شود که این مسلمان نیاز شدیدی به خانه دارد و ازدواجش به تأخیر افتاده است و این مشکل بزرگی است. جوان مسلمان گفت: به خدا عهد می کنم اگر یکی از خانه هایت را به من کرایه دهی، و مشتری برای خریدن خانه ات آمد، در عرض سه روز خانه ات را خواهم داد. دوست غیر مسلمان از این حرف او خیلی متأثر شد، و خانه ای در یکی از محله های دمشق به او داد. وقتی که قیمت های خانه ها به طور وحشتناکی بالا رفت و قیمت هر خانه ای خیلی گران شد مشتری برای خرید خانه آمد. پیش مستأجر آمد و به او گفت: شما به من وعده دادی که بعد از سه روز بیرون شوی و مشتری برای خریدنش آمده و من شش ماه به تو فرصت می دهم تا خانه را خالی کنی. مستأجر گفت: خوب است. بعد از سه روز مستأجر در صاحبخانه را زد و گفت این هم کلید خانه. صاحب خانه شوکه شد. الان کارها آسان است. اما قبل از تعدیل قانون اجاره هیچ امیدی برای پیدا کردن خانه اجاره حتی تا ده سال هم نبود مگر اینکه خانه را بخری. او باور نکرد، وقتی که مستأجر خانه را خالی کرد صاحب خانه برای دیدن خانه اش رفت، وقتی که خانه را تمیز و مرتب و آماده برای سکونت دید باورش نشد. وقتی که از خانه بیرون شد یکی از همسایه ها درش را باز کرد و از او پرسید: تو را به خدا این همسایه ای که سه روز قبل خانه را خالی کرد، چقدر پول پرداختی تا از خانه بیرون شود. به او گفت: پولی به او پرداخت نکردم، او با من عهد کرده بود، و به عهدش وفا کرد. گفت: برای چه سؤال کردی؟ گفت: تمام اثاثیه منزلش را به ارزانترین قیمت فروخت و در هتل ساکن شدند. انسانی که عهد و پیمانش را اجر کرد، گفت: با خدا عهد می بندم اگر یکی از خانه هایت را به من اجاره دهی و کسی برای خریدنش آمد خانه را در عرض سه روز به شما می دهم. این قصه مانند خیال است. صاحب خانه پیش او رفت، گفت: این خانه مال شما باشد و آن را به قیمت روزی که ساکن شدی به شما می فروشم و آن مبلغی که تا بحال از شما گرفتم همه آن را از قسط پرداخت قیمت خانه حساب می کنم و اثاثیه ی خانه را به حساب



خودم از نو می‌خرم. اگر همه انسانها مثل او بودند، هرگز بحران مسکن، اسکان و اعتماد باقی نمی‌ماند.

### رویکرد، تطبیق عملی دانسته‌هایت است:

به خدا سوگند برادران عزیز، اگر ما این دین عظیم را در زندگی مان تطبیق می‌دادیم به خدا سوگند زندگی مان مانند بهشت بود. تاریخ را بخوانید، زندگی صحابه، زندگی تابعین را بخوانید، از پرهیزگاری و از رحمت، شفقت و احسان آنها بخوانید. دین در دنیای علم و اندیشه با سخنرانیها و با سمینارهای فرهنگی انتشار نیافت. دین با این روش انتشار نمی‌یابد. بلکه با تفاوت آشکار زندگی مسلمان از سایر انسانها انتشار می‌یابد. فرق میان فطرت و رویکرد این است. الان همه انسانهای روی زمین شجاعت، موضعگیری عادلانه و رحمت را تقدیر می‌کنند. خودشان عدالت و رحم نمی‌کنند لکن رحم و عدالت را می‌ستایند. اما صبغه و رویکرد مهربان بودن و بانصاف بودن و ایستادن در حدود الله است. هیچ قصه ای نیست که احساسات ما را به حرکت درآورد مگر قصه ای که پایبندی یک مسلمان به دین اسلامش را بیان کند. عصر معاصر ما، نمونه ای مانند آن را تجربه کرد. قبلا یکبار یاد آوری کردم که یک کشور اسلامی جنبه سیاسیش لائیک و بی دینی شد. وقتی که یکی از رئیس جمهورانش خواست که اذان را به زبان عربی ادا شود، او را اعدام کردند و وقتی که یکی از اعضای مجلسش حجاب بر سرش گذاشت، امتیاز شهروندی را از او گرفتند و از مجلس بیرون انداخته شد. این بر خورد بسیار خشنی بر ضد مسلمانها بود. اما بعد از مدتی از طریق شهر داری ها خدمات چشم گیری برای مسلمانها تقدیم نمود و مردم به این اسلام قناعت آوردند. رشوه گرفتن الغا شد، سدها ایجاد شد، خدمت های خیلی زیادی را تقدیم نمودند. قصه طولانی است. این کسانی که خدمات را تقدیم نمودند هیچ سخنی از اسلام صحبت نکردند. اما قیمتها را پایین آوردند، بدهیها را کم کردند، ارزش پول بالا رفت، سیزده هزار فاحشه توبه و ازدواج نمودند. دستاورد های فرهنگی را تقدیم نمودند و الان همه ی امور در دستشان است. وضع قوانین در دستشان است، آنها از اسلام حتی یک کلمه هم صحبت نکردند. بلکه گفتند: ما علمانی هستیم. بخاطر اینکه اطمینان خاطر حاصل کنید. مسئله مثل خورشید روشن است. شما صحبت کنی من هم صحبت می‌کن. شما سمینار بر پا کنید من هم سمینار بر پا می‌کنم اما تا زمانی که ما حدود الله را برپاداریم، اگر خواستند شکست مان دهند ما بیشتر استوار می‌شویم.

به خدا سوگند برادران گرامی، تصور نکنید  
 خداوند متعال برایمان گشایش حاصل می کند  
 مگر زمانی که ما به حقیقت دین بازگردیم.  
 اما فعالیت های رسانه ای، سیاسی و اقتصادی  
 همه اینها برای آمدن نصرت خداوند متعال  
 کافی نیست.



در فطرت فصلی نیست، حتی دزدان هم در تقسیم مال  
 عدالت می کنند

بنابراین فطرت یک چیز و صبغت و رویکرد  
 چیز دیگری است. گرایش یعنی اینکه  
 موضعگیری اخلاقی را ببینی، انصاف، صداقت، درستی، امانتداری و پرهیز گاری را ببینی.

### **(( ورکعتان من رجل ورع أفضل من ألف رکعة من مخلط ))**

[ شیرازی و بیهقی از انس روایت کرده اند ]

### **(( دو رکعت نماز از مرد پرهیز گار بهتر از هزار رکعت نماز مرد مخلط است ))**

رویکرد، اتصال به خداوند است. گرفتن صفت کمال از خداوند، پرهیز گاری، رحمت، عدالت است، دوست داشتن، انجام دادن اعمال صالح است.  
 اما فطرت بطور واضح تر، اگر گروهی از دزدان مالی را دزیده اند، به رئیس شان چه می گویند؟  
 ظلم نکن و عادلانه تقسیم کن. آنها همه دزد هستند، اما فطرت در طبیعت شان است. برای شما در  
 فطرت برتری و فضیلت نیست. اینطوری آفریده شده ای. اینگونه بر فطرت آفریده شده ای. اما  
 برتری شما در رویکرد و صبغت است. بنابراین بین فطرت و دین فرق بسیار است. میان دوست  
 داشتن خیر و خیر بودن و دوست داشتن عدالت و عادل بودن و دوست داشتن انصاف و منصف بودن  
 تفاوت بسیار است.

### **اوج عدالت پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام:**

قصه های زیادی در این مورد است، زرهی دزدیده شد و داخل کیسه آرد گذاشته و آن کیسه سوراخ  
 بود، آن شخص این زره را گرفت و به خانه یهودی برد تا بطور امانت پیش او باشد و یهودی این را  
 قبول نمود سپس صاحبش احساس کرد آنرا گم کرده و دنبالش می گشت. به او گفته شد: یهودی دزد  
 است و کسی که این حيله را زد شخصی از انصار بود. پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام تمنا کرد که  
 این خبر درست باشد و هر انسانی هم همین طور است. یهودی دزد باشد و انصاری بی گناه، و  
 حقیقت عکس آن است. انصاری دزد و یهودی بی گناه بود. آیا باعقل جور در می آید که از آسمان  
 وحی بیاید و پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام را با این قول خطا ب کند:

## ﴿ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴾

(سوره ی نساء)

### ((و مدافع خائنان مباش))

این است دین. وحی از انسان دشمن سر سخت هم دفاع می‌کند، و انسانی که از مسلمانان محسوب می‌شد را متهم می‌کند. این است عدالت، پس تصور نکنیم که خداوند عز و جل به قولش به نصرت و یاری ما عمل خواهد کرد، نصرت، بها و قیمتی دارد.

**این خلاصه ای از فرق میان فطرت و دین است:**

رویکرد و فطرت. پس فطرت، دوست داشتن خیر است، اما رویکرد، خیر بودن است. فطرت دوست داشتن رحمت است، اما رویکرد، رحیم بودن است. فطرت دوست داشتن عدالت اما رویکرد، عادل بودن است. رویکرد، بزرگ ترین میوه ایمان است. بزرگ ترین میوه های ایمان این است که شما خودت را با صفت کمال الله سبحانه و تعالی آراسته کنی. بخاطر این ای برادران بزرگوار:

### ﴿ وَبِاللَّهِ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ﴾

(اعراف : 180)

### (( برای خدا است نام‌های نیکو، پس بخوانید او را با آن نام‌ها))

یعنی: شما اصلا به خداوند متعال تقرب و نزدیکی حاصل نمی‌کنید مگر اینکه اخلاق خود را با صفات کمال خداوند آراسته کنید. الله رحیم است پس شما به دیگران رحم کن. برادران گرامی من، وقتی که پیامبر علیه الصلاة والسلام فرمود:

### (( هَلْ تُنصِرُونَ وَتُرزَقُونَ إِلَّا بِضِعْفَانِكُمْ ))

[ بخاری از سهل بن سعد ]

### «آیا جز با ضعیفان یاری کرده می‌شوید و روزی داده می‌شوید»

این شخص ضعیف که می‌توانی او را نادیده بگیری، یا به او بی توجهی کنی، بر او چشم بپوشانی، نه رسانه‌ها همراهش هستند و نه قدرتی دارد. ضعیف، قهر شده و مظلومی است. شما بعنوان یک مؤمن اگر به این ضعیف انصاف کردی، اگر گرسنه بود سیر کردی، اگر برهنه بود پوشاندی، اگر مظلوم بود، انصاف کردی و اگر نادان بود، علم یاد دادی اگر آواره بود، پناه دادی، او ضعیف است و شما اینکه قوی هستی و هیچ حاجتی به او نداری بلکه او محتاج شماست. از آن جایی که شما با انگیزه‌ی اخلاق نجیب او را اکرام کردی الان خداوند متعال شما را پاداش می‌دهد. پاداشی از جنس

عمل تو. و شما را یاری می‌کند بر علیه کسانی که از شما قوی ترند. زیرا شما ضعیف تر از خود را یاری کردید. این است راه پیروزی.

### «آیا جز با ضعیفان یاری کرده می‌شوید و رزق داده می‌شوید»

وقتی که ضعیفی را کمک کنی و احتیاجش را بدهی و سبب پیروزی او شوی خداوند متعال با فضل و کرمش برای ما پیروزی را اکرام می‌کند.

### «آیا جز با ضعیفان یاری کرده می‌شوید و رزق داده می‌شوید»

همیشه پیامبر علیه الصلاة والسلام به ما چیزهای بسیاری را یاد می‌دهد. مردی به باغ انصاری داخل شد و بدون اجازه از میوه های آن خورد، آن انصاری شکایت او را به پیامبر علیه الصلاة والسلام نمود و بر او اتهام دزدی بست. پیامبر به او گفت

### (( هَلَّا عَلِمْتَهُ إِذَا كَانَ جَاهِلًا، وَهَلَّا أَطْعَمْتَهُ إِذَا كَانَ جَائِعًا ))

[ در اثر آمده است ]

### «اگر جاهل بود به او می‌آموختی و اگر گرسنه بود، او را سیر می‌کردی.»



به راه حل نگاه کن. آیا اسباب مشکل را جویا شدی؟ قبل از اینکه حد را بر او اجرا کنی، مجازات کنی، از خشم منفجر شوی، غضب کنی، او را تهدید کنی، آیا گفتی: چرا این کار را کرده است؟ گاهی به شما می‌گویند: او را درحال دزدی گرفتم، دزد دزد است، اما تعجب می‌کنم، آیا معقول است که به او مبلغی داده باشی که در طول ماه برای دو روزش کافی نباشد؟

این کارش سببی دارد، من از اشتباه دفاع نمی‌کنم ابدًا، اما هر خطایی سببی دارد. شما به عنوان یک مؤمن از سبب پرس و جو می‌کنی، وقتی که سبب ظاهر شود، شگفتی از بین می‌رود. گاهی ظلم شدیدی است. احیانا ظلم از طرف صاحب کار است. آنجا خیلی کارگران هستند که حقوقشان خیلی کمتر از نیازشان است، انسان مجبور می‌شود قبول کند. اما برای کسی که ایمانش ضعیف است، اگر فرصتی برایش بیاید آنچه را که حقش نیست، می‌گیرد و پس شما مچ او را می‌گیرید و این کارش

اشتباه بزرگی است اما شما هم خطا کار هستید زیرا شما آنچه حاجت او بود به او ندادید، آنچه مستحق او بود به او ندادید. چاره ای جز بازنگری حساب و کتاب نیست.

برادران در زندگی ما خلل بسیاری است. ما وضع خطرناکی داریم. دشمنان درنده ای داریم. کشور هایی هستند که به ثروت مان چشم دوختند. از ثوبان روایت است که پیامبر علیه الصلاة والسلام می فرماید:

(( يُوْشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا، فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قَلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، مِلْيَارٌ وَخَمْسُ مِئَةِ مَلْيُونٍ، وَلِكُنْكُمْ عُثَاءٌ كَعُثَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْدِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ الْوَهْنَ، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا، وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ ))

«نزدیک است که ملل دیگر بر شما حمله کنند چنانچه که حیوانات بر شکار خود حمله می کنند. شخصی پرسید: آیا تعداد ما در آن روز اندک خواهد بود؟ فرمودند: نه تعداد شما در آن روز بسیار زیاد می باشد. اما مانند کف روی آب خواهید بود. در آن روز الله سبحانه و تعالی هیبت شما را از دل دشمنان تان دور نموده و در دل شما سستی را داخل خواهد ساخت. شخصی گفت: ای رسول خدا، سستی چیست؟

**پیامبر فرمود: محبت دنیا و نفرت از مرگ.»**

(ابو داود)

چنین اتفاقی واقع شد. سی تا از کشورهای اسلامی اشغال شدند. افغانستان، عراق، صومال و فلسطین همه این کشورها اشغال شدند.

«نزدیک است که ملل دیگر بر شما حمله کنند چنانچه که حیوانات بر شکار خود حمله می کنند. شخصی پرسید: آیا تعداد ما در آن روز اندک خواهد بود؟ فرمودند: نه تعداد شما در آن روز بسیار زیاد می باشد. اما مانند کف روی آب خواهید بود. در آن روز الله سبحانه و تعالی هیبت شما را از دل دشمنان تان دور نموده و در دل شما سستی را داخل خواهد ساخت. شخصی گفت: ای رسول خدا، سستی چیست؟

**پیامبر فرمود: محبت دنیا و نفرت از مرگ.»**

مشکل همین جاست. اوضاع بسیار واضح و روشن است. همه ما امت اسلام هستیم. همه ما امت قرآن کریم هستیم. امت دو وحی هستیم. وحی با ما است. اگر ما بر این دین عظیم رجوع کردیم، همه نماز خواندیم، همه روزه گرفتیم، همه حج نمودیم، گاهی اوقات چهار میلیون مسلمان در حج جمع می شود. پیامبر علیه الصلاة والسلام می فرماید:

## (( لن يهزم اثنا عشر ألفا من قلة ))

[ به روایت ابوداؤد، ترمذی و حاکم در المستدرک از ابن عباس ]

## (( هرگز دوازده هزار نفر به خاخر کم بوبن شکست نخواهند خورد. ))

عبرت به کیفیت است نه به کمیت.

### ( 2 ) فرق بین طبیعت و تکلیف:

#### 1 - بین طبیعت انسان و تکلیف تناقض جدی وجود دارد:

برادران گرامی، موضوع طبیعت و تکلیف باقی ماند. بین خُلق و خُوی و تکلیف تناقض وجود دارد. خُلق و خُوی، چیزی است که بر آن آفریده شده ای. شما به خواب تمایل دارید، در روزهای سرد فصل زمستان و شما روی تشک و بالش نرم هستید و برای شما دشوار است که پتو را برداشته و با آب سرد وضو گرفته و نماز صبح را بخوانی، طبیعت می‌خواهد هم چنان به خواب ادامه دهی، اما تکلیف امر می‌کند که بیدار شوی. طبیعت انسان می‌خواهد که مال را جمع کنی اما تکلیف می‌خواهد که مال را ببخشی، طبیعت می‌خواهد که چشم هایت را از زیبا بی زنان سیر کنی اما تکلیف فروهشتن چشمها را امر می‌کند. طبیعت انسان می‌خواهد که به ناموس مردم بپردازی، اما تکلیف ساکت بودن را امر می‌کند پس طبیعت انسان با تکلیف تناقض دارد.

#### 2 - طبیعت انسان به جسم و تکلیف به فطرت نزدیک تر است:

طبیعت به جسم و تکلیف به فطرت نزدیک تر است. الان دقت کن، خوی و طبیعت به جسم نزدیک تر است، با خوابیدن جسم راحت می‌شود. اگر انسان صدای اذان صبح را بشنود و نماز نخواند در حالی از خواب بیدار می‌شود که احساس گرفتگی و افسردگی می‌کند اما جسمش راحت است چون از خواب سیر شده است. اما اگر از خواب بیدار می‌شد



و نمازش را می‌خواند و بر می‌گشت و می‌خوابد و ساعت نه صبح با راحتی غیر قابل توصیف از خواب بیدار می‌شد. زیرا او نماز صبح را در وقتش خوانده بود. بنابراین، طبیعت انسان به جسم نزدیکتر و تکلیف به نفس نزدیک تر است. وقتی کارها در دستش

باشد و توانایی گرفتن مبلغ هنگفتی بدون اینکه کسی بداند را داشته باشد و بگیرد، ممکن است او با آن مبلغ ماشین بخرد و خانه اش را تغییر دهد، اما باز هم احساس غم و اندوه می‌کند، زیرا او مال حرام خورده و به حقوق دیگران تجاوز کرده است، و یا او مال ترکه را با عدالت تقسیم نکرده است. اما وقتی که حقوق را کاملاً به صاحبانش ادا کند، راحتی نفسی را احساس می‌کند، پس تکلیف به فطرت و طبیعت به جسم نزدیک است.

### 3- بهای مخالفت خُلق و خُوی با تکلیف بهشت است:

بهشت بهای مخالفت طبیعت با تکلیف می‌باشد، همانطور خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (40) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (41)﴾

(سوره ی نازعات)

**((و اما کسی که ترسیده باشد از ایستادن به حضور پروردگار خویش و باز داشته باشد نفس را از**

**شهوات (40) پس هر آینه بهشت است جای او (41))**

کسی که با تکلیف، مخالفت خوی و طبیعت کند نتیجه اش بهشت می‌باشد. و خداوند متعال بندگانش را با مسائل مهمی امتحان می‌کند. شاید معامله‌ی پرسود باشد اما در آن شبهه است، با ترک آن در واقع تصمیم شجاعانه و مهمی گرفته‌ای. خداوند بعد از مدتی عوضش را چند برابر به شما عنایت می‌فرماید. اما خداوند با امتحان مشکلی شما را امتحان کرد. مهم این است که در امتحان خداوند موفق شوی.

بنابر این طبیعت با تکلیف تضاد دارد. طبیعت به جسم نزدیک تر و تکلیف به نفس نزدیک تر است. پس وقتی تکالیفی که بر شماست را ادا کردی، نفست احساس آرامش می‌کند. احساس می‌کنی خدا از شما راضی است، شما را دوست دارد. اما وقتی حاجت نفست را بر خلاف دین الله پاسخ دادی، غم و اندوه را احساس می‌کنی.

سخنی بسیار دقیق برای شما می‌گویم: ممکن نیست یک مؤمن راستین به یک روان شناس احتیاج داشته باشد. این غیر ممکن است. زیرا خداوند متعال به او آرامش عنایت فرموده است. بخاطر اطاعتش به او آرامش بخشید و با این آرامش خوشبخت هستی اگرچه همه چیز را از دست بدهی. بدون آرامش هم بدبخت هستی اگر چه صاحب همه چیز باشی.

این همان فرق بین طبیعت و تکلیف و فرق صبغت و رویکرد و فطرت است. ان شاء الله در درس دیگر به موضوعات مؤلفه های تکلیف خواهیم پرداخت که یکی از جذاب ترین موضوعات عقیده است.

1) می‌گردانیم ایشان را به پهلو راست و پهلو چپ:

اکنون به برخی مسایل اعجازی می‌پردازیم.



برادران گرامی، انسان وقتی که در رختخواب می‌خوابد، چه اتفاقی می‌افتد؟ او دارای هیكل استخوانی، و وزن، و روی اسکلت عضلات است، انسانی تقریباً روی نصف بدنش می‌خوابد، روی استخوان ستون فقرات، استخوان ران قرار دارد، استخوان ساق پا، قفسه سینه، جمجمه، استخوان روی استخوان و گوشت و عضلات، وزن استخوان و عضلات روی آن، بر استخوان و عضلات زیرش فشار می‌آورد. این فشار سبب تنگی رگهای خونی می‌شود. هنگامی این حالت ادامه یابد انسان احساس بی‌حسی می‌کند. وقتی که انسان در مجلس درس مدت زمان طولانی روی دو زانو بنشیند اول احساس بی‌حسی و سپس خواب رفتگی، سپس در پاها احساس بی‌حسی می‌کند. آنچه که در رگهای خونی در منطقه تحت فشار حاصل می‌شود این است که رگها تنگ شده و حرکت خون کم می‌شود و احساس بی‌حسی می‌کند. خداوند متعال در جسم مان دستگاه خیلی پیچیده ای را آماده کرده است و در هر جای بدن مراکز احساس فشار را قرار داده است، وقتی که به این مراکز زیر اسکلت استخوانی فشار وارد شود، این مراکز به مغز پیام می‌فرستند درحالی که شما غرق در خواب هستید، مغز به بدن پیام صادر می‌کند و بدن به سمت راست بر می‌گردد. سپس نیم ساعت می‌گذرد و بر مرکز زیر



اسکلت استخوانی فشار وارد می‌شود و مرکز پیام یاری به مغز می‌فرستد و مغز به بدن دستور صادر می‌کند، و بدن به سمت چپ بر می‌گردد. شما تصور کنید که شخصی هشت ساعت می‌خوابد در این مدت سی و هشت بار از این پهلو به آن پهلو می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَنَقَلْتَهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ ﴾

(سوره ی کهف)

**((می‌گردانیم ایشان را جانب به راست و جانب چپ))**



اگر خداوند متعال اصحاب کهف را جابه جا نمی‌کرد در مدت یک ماه بدن هایشان کاملاً می‌پوسید. برادران گرمی امروزه بیماری بنام بیهوشی وجود دارد. اگر خانواده اش او را از این پهلو به آن پهلو نکنند، گوشت‌های بدنش کاملاً می‌پوسد و از زیر بدنش کنده می‌شود پس هیچ‌اگر انسان در خواب جابجا نشود، نمی‌تواند زندگی کند، فوراً می‌میرد.

**((می‌گردانیم ایشان را به جانب راست و جانب چپ))**

حکمت بر گردانیدن یکبار به راست و بار دیگر به چپ:

**((می‌گردانیم ایشان را به جانب راست و جانب چپ))**

شما خوابید اما مغز بیدار است، دستگاه‌های فشار با نظم کار می‌کنند و پیام کمک می‌فرستد، مغز به جسم دستور می‌دهد، بدون اینکه احساس کنی وضعیت را تغییر می‌دهد. این آیه در مورد اصحاب کهف در اعجاز علمی قرآن بیان می‌کند:

## ((می‌گردانیم ایشان را به جانب راست و جانب چپ))

2- بلعیدن آب دهان در هنگام خواب:



قدرت خدا زبان کوچک را نای بند گردانید تا راه تنفس را ببندد و بتواند لعابش را در خواب بلعد

وقتی شما غرق در خوابید، آب در دهان جمع می‌شود، پیام از دهان به مغز می‌رود که آب دهان زیاد شد. پس از مغز به زبان کوچک دستور می‌آید، راه مری باز می‌شود و مسیر تنفس (شش‌ها) بسته می‌شود، و شما آب دهان را قورت می‌دهی درحالی که خوابید، هر پانزده دقیقه زبان کوچک راه مری را بسته و راه تنفس را باز می‌کند و بر عکس، و شما خوابید و لعاب دهان را می‌بلعید. این تقدیر کیست؟ طراحی کیست؟ حکمت کیست؟ علم کیست؟ قدرت کیست؟ درحالی که شما خوابید، چیزی شگفت‌انگیز است.

خداوند متعال می‌فرماید:

## ((می‌گردانیم ایشان را به جانب راست و جانب چپ))

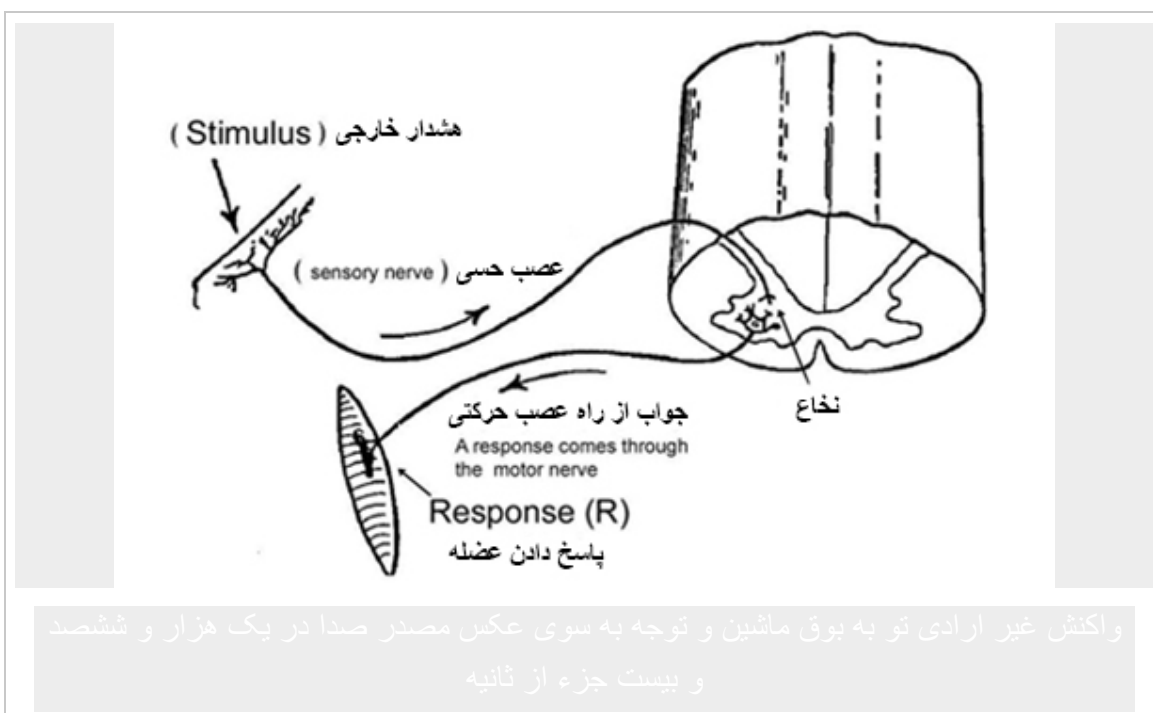
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (4) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (5)﴾

(سوره ی تین)

«هر آنینه انسان را در نیکوترین صورت آفریدیم (4) پس گردانیدیم او را فروتر از همهی

فروماندگان (5)»



شما در خیابان راه می‌روید، صدای بوق ماشین را شنیدی، به سمت چپ حرکت می‌کنید، صدا به این گوش قبل از آن گوش با تفاوتی برابر یک بر هزار و ششصد و بیست جزء از ثانیه وارد شد، و دستگاه مغز این فرق را درک می‌کند، جهت صدا را با این گوش قبل از گوش دیگر تشخیص می‌دهد. تفاوت این گونه است. مغز به انسان دستور می‌دهد که به سمت چپ حرکت کند، چطور جهت صدا را تشخیص دادی؟ با کمک دستگاهی که با دقت بالایی. بخاطر این خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (21) ﴾

(سوره ی ذریات)

**((در ذات شما نشانه‌هاستز آیا نمی‌نگرید))**

آیا گمان می‌کنی که جسم کوچکی هستی، در حالی که دنیای بزرگی در وجودت نهفته است. از پهلو به پهلو شدن در خواب گرفته تا کسی که نزد دندان پزشک مجبور است دهانش را تا مدت زیادی باز نگه دارد، دکتر با او چه کار می‌کند؟ دکتر شلنگی در دهانش می‌گذارد، تا بزاق دهانش را نخورد، زیرا نمی‌تواند دهانش را ببندد و اما شما در حالت خواب، آب دهان از راه دستگاه های خیلی پیچیده ای راه تنفس را بسته و راه معده را باز نگه می‌دارد.

﴿ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ (11) ﴾

(سوره ی لقمان)

«این است آفرینش خداوند، پس به من نشان دهید که غیر از خدا چه چیزی آفریند.»